

این نوشته ناچیز با شرمندگی خدمت استاد
علی اشرف صادقی پیشکش می شود

فرهنگ کهن عربی به فارسی

در مجموعه ۶۷۸۸ کتابخانه مجلس

علی صفری آق قلعہ*

چکیده

بخشی از پژوهشهای مرتبط با زبان فارسی و فرهنگ نویسی بر پایه لغتنامه‌های کهن دوزبانه و به‌ویژه لغتنامه‌های عربی به فارسی استوار است. بنابراین، شناسایی این لغتنامه‌ها از بایسته‌های پژوهشی در این زمینه است. در نوشته کنونی به بررسی یکی از این فرهنگها — مندرج در مجموعه ۶۷۸۸ کتابخانه مجلس — پرداخته شده است. چون نسخه شناخته شده این فرهنگ از آغاز و پایان افتادگی دارد، اکنون از نام اثر و نویسندۀ آن آگاهی نداریم اما بررسیها نشان می‌دهد که این اثر نمی‌تواند یکی از لغتنامه‌های شناخته شده باشد. کاربرد تعداد معدودی واژه ترکی و نیز کاربرد برخی از واژه‌های ویژه گویش ماورالنهری نشان می‌دهد که این فرهنگ باید در ماورالنهر نگاشته شده باشد. قرائنی در متن نشان می‌دهد که اثر پیش از سده ششم نگاشته نشده و ضمناً نسخه بازمانده از آن نیز در حدود سده هفتم کتابت شده است و لذا می‌توان آن را حدوداً از آثار سده ششم یا هفتم دانست.

کلیدواژه‌ها: زبان فارسی، فرهنگ‌نویسی، فرهنگ کهن عربی به فارسی، گویش ماورالنهری، نسخه خطی.

* نسخه‌شناس و پژوهشگر متون ادبی / alisafari_m@yahoo.com

جلد بیستم فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس عمدتاً به نسخه‌های علوم ریاضی و طبیعی — در مفهوم قدیم آن — اختصاص یافته است؛ نسخه‌هایی در موضوع خود نفیس که توجه دوستداران این موضوعات را به سوی خود جلب می‌کنند. اما گاه در میان چنین گنجی، گوهرهایی از لون دیگر نهفته است که به دلیل منفرد بودن، چندان به چشم نمی‌آیند.

یکی از این گوهرهای بیش‌بها اثری است که در دل مجموعه ۶۷۸۸ محفوظ در این کتابخانه قرار دارد. عناوین مندرجات مجموعه مطابق فهرست کتابخانه (حسینی اشکوری ۱۳۸۹: ۲۵۷) چنین است: ۱. زبدة الطب (پزشکی، فارسی)، ۲. باب الارزاق (طبیعی، فارسی)، ۳. کتابی در لغت (لغت، عربی به فارسی). باز مطابق فهرست، کتابت دو اثر نخست مجموعه از سده سیزدهم هجری و قلمشان به درستی نستعلیق هندی دانسته شده، اما تاریخ کتابت اثر سوم از سده ششم هجری یاد شده است. چنین تاریخ کتابتی برای نسخه یک لغتنامه عربی به فارسی به خودی خود کنجکاوی را برمی‌انگیزد و با اینکه در فهرست یاد شده که «ظاهراً بخشی از کتاب تاج‌المصادر می‌باشد» باز هم دیدنش بایسته می‌نمود، چرا که تجربه نشان داده گاهی نسخه‌های یک اثر چاپ شده دارای ویژگیهایی هستند که به متن چاپی منتقل نشده‌اند. از سوی دیگر، چون دانسته شد که گمان فهرست‌نویس درباره اثر نادرست است و متن آن نیز در جای دیگر شناسانده نشده، در نوشته کنونی به یادکرد برخی از ویژگیهای آن پرداخته‌ایم.

شناسایی نسخه و متن

متأسفانه نسخه از آغاز و انجام افتادگی دارد، لذا نام اثر و مؤلف آن دانسته نیست. آنچه اکنون از این فرهنگ در دست می‌باشد ۴۷ برگ (۵۶ر تا ۱۰۴پ) است. در برگ‌شماری دستی کتابخانه، دو شماره ۸۰ و ۹۰ جا افتاده است و شواهد نشان

می‌دهد که اشتباه مربوط به عددنویسی بوده و نباید افتادگی از نسخه یا تصویر مورد استفاده ما باشد. میانگین واژه‌های هر صفحه ۲۴ واژه است و بنابراین، اثر مورد گفت‌وگو کمابیش ۲۲۰۰ واژه عربی را با برابری فارسی آنها دربر می‌گیرد. درباره تاریخ کتابت نسخه می‌توان سده ششم را پذیرفت؛ اما با احتیاط بیشتر باید آن را تا پایان سده هفتم رساند. نگارنده نسخه را از نزدیک ندیده، اما کاغذ آن باید از گونه سمرقندی باشد، چرا که در تصویر نسخه نشانه‌هایی از کاربرد کف در بافت کاغذ دیده می‌شود.

بررسی متن اثر این نکته را روشن می‌کند که نباید بخشی از تاج‌المصادر و آثار مشابه آن باشد، چرا که در آن جز مصادر به دیگر گونه‌های واژه‌ها و حتی برخی تعبیرات نیز پرداخته شده است. از گونه لغتنامه‌های دستگاهی هم نیست، لذا نمی‌تواند بخشی از آن فرهنگها باشد. نیز کاربرد واژه‌ها و تعبیرات ویژه ماورالنهر در متن نشان می‌دهد که نباید از نوشته‌های گونه‌های زبانی دیگر باشد.

از ساختار کنونی نسخه برمی‌آید که این فرهنگ باید لغتنامه کوچکی باشد که احتمالاً با توجه به نیاز نوآموزان زبان عربی و به‌ویژه گروههایی چون دبیران تدوین شده است؛ به‌ویژه که گاهی مدخلهایی در آن دیده می‌شود که بیرون از محدوده یک لغتنامه هستند، اما آگاهی از آنها می‌تواند برای یک نوآموز سودمند باشد.^۱ یادکرد این مدخلها می‌تواند نشانگر آن باشد که نویسنده متن، لغوی نبوده و یا این اثر را صرفاً از دیدگاه کاربردی و نه از منظر لغت‌نویسی تنظیم کرده است.

فرهنگ بر پایه حرف پایانی واژه‌ها تنظیم شده و هر بخش به نام همان حرف نامیده شده است؛ مثلاً «حرف التاء» یا «حرف الجیم» و سرفصلهایی چون «باب» یا

۱. مثلاً مؤلف جمع مکسر برخی واژه‌ها را نیز می‌آورد. نیز برخی نامهای اشخاص، جایها و برخی کنیه‌ها را مدخل کرده است. گفتنی اینکه در برخی لغتنامه‌های دستگاهی، بخشی به کنیه‌هایی اختصاص یافته که ساختاری مجازی دارند، اما در متن ما مواردی آمده که بیرون از محدوده لغت‌نویسی است.

«فصل» ندارد. واژه‌های ذیل هر بخش با توجه به حروف آغازین آنها تنظیم شده است. آنچه اکنون از متن بر جای مانده، بخشی از آغاز حرف «باء» تا میانه حرف «یا» را دربر می‌گیرد. به دلیل کوتاهی اثر می‌توان گفت که نباید دیباجهٔ مبسوطی می‌داشته و لذا دیباجه و حرف الف و بخشی از آغاز حرف «با» که از آغاز آن افتاده است نباید بیش از ده پانزده برگ بوده باشد. همین‌طور افتادگی پایان حرف «یا» نیز نباید بیش از دو یا سه برگ باشد و قاعدتاً اگر خاتمه‌ای داشته از یکی دو صفحه تجاوز نمی‌کرده است. پس می‌توان گفت که اکنون بخش عمدهٔ متن را در دست داریم.

با توجه به ویژگیهایی که از این فرهنگ یاد کردیم، برای سنجش آن با آثار مشابه، بسیاری از لغتنامه‌های شناخته شده از محدودهٔ بررسی بیرون می‌روند. روشن است که باید در پی فرهنگی کوچک باشیم که با توجه به نیاز مخاطبانی نوآموز تدوین شده است. در میان آثاری با این مشخصات که پیش از سدهٔ هفتم (حدود کتابت نسخه) نگاشته شده‌اند، می‌توان به فرهنگ موسوم شده به چند سخن که دبیران در قلم آرند منسوب به ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی^۱ اشاره کرد. اما چند سخن... با فرهنگ مورد گفت‌وگوی ما یکی نیست، چرا که اولاً ترتیب الفبایی ندارد و دیگر آنکه در آن نخست واژه‌های فارسی یاد شده و سپس برابر عربی آنها آورده شده است (منزوی ۱۳۳۷: ۷؛ بیهقی، چند سخن...). حتی اگر این احتمال مطرح شود که آنچه اکنون از نوشتهٔ بیهقی بر جای مانده، گزیده‌ای درهم ریخته از اصل اثر باشد — که نیست — و یا بازمانده‌ای از زینة‌الکتاب او باشد (بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۱۷۵)، باز هم قرینه‌ای داریم که نشان می‌دهد اثر ما پس از روزگار ابوالفضل بیهقی نگاشته شده است و آن اینکه در بخشی از متن (گ ۸۸ پ) آمده است:

ابوالفضل: کُنیتِ مُصنّفِ تاریخِ آلِ ناصرالدینِ سُبُکتکین.

۲. در این اثر، نخست واژه یا تعبیر فارسی آمده و سپس برابر تازی آن درج شده است.

جز فرهنگ بیهقی، فرهنگ موسوم به حمد و ثنا منسوب به رشیدالدین وطواط نیز همین‌گونه کوتاه و با توجه به نیاز نوآموزان پرداخته شده است؛ اما چون آن اثر نیز فاقد ترتیب الفبایی است، نمی‌تواند با فرهنگ مورد گفت‌وگوی ما یکی باشد (نک: منزوی ۱۳۳۷: ۵۶-۶۰). جز اینها فرهنگهای دیگری با مشخصات مورد نظر ما موجود است که یا نگارش آنها متأخر از سده هفتم بوده و یا ساختار آنها با ساختار فرهنگ مورد گفت‌وگوی ما سازگار نیست. بنابراین باید اشاره کنیم که مطابق منابعی که نویسنده این سطور در دست دارد، اثر مورد گفت‌وگو تاکنون ناشناخته مانده است.

به قرینه معنی کردن تعبیر «مَقْلَمُوت» به «ملک‌الموت» در متن ما (گ ۶۲پ) شاید بتوان گفت که اثر پس از روزگار زندگی سنایی پدید آمده است، چرا که مطابق منابع ما، این تعبیر صرفاً در بیت زیر از *حدیقه الحقیقه* (سنایی، حدیقه، ص ۴۵۵) به کار رفته است:

کای مقلموت من نه مهستی‌ام من یکی زال پیر محتنی‌ام

قرینه تاریخی دیگر که در متن (گ ۹۳ر) دیده می‌شود، چنین است: «ابوحلیم: نام پدر سپهسالار نغر هندوستان.» در منابع مورد استفاده ما فقط در *طبقات ناصری* از شخصی با نام «محمد باهلیم» یاد شده (جوزجانی، *طبقات*، ج ۱، ص ۲۴۱) که در نسخه‌ها به صورت «باحلیم» نیز ضبط شده است:

... بهرامشاه مملکت در ضبط آورد و به طرف هندوستان غزوها کرد و محمد باهلیم را در بیست‌وهفتم ماه رمضان سنه اثنی عشر و خمسمائه بگرفت و بند کرد و به عاقبتش بگذاشت و ولایت هندوستان تمام او را داد...

اگر نام «باهلیم» تحریف «باحلیم» (ابوحلیم؛ قس: ابویزید و بایزید) باشد، گمان ما درست خواهد بود (محمد باحلیم = محمد پسر باحلیم) و بنابراین می‌توان گفت که اثر پس از سال ۵۱۲ق نگاشته شده است.

اشاره نویسنده به کنیه‌های اشخاصی ویژه مانند ابوالفضل بیهقی — که منشی دربار غزنویان بوده — و نیز ابوحلیم — مرتبط با غزنویان و هند — و نیز نگاهی که نویسنده به شعر سنایی غزنوی داشته، می‌تواند نشانگر آن باشد که شاید جایگاه نگارش اثر در همان حدود غزنه بوده است و زمان نگارش متن نیز احتمالاً نباید از سال ۵۱۲ق، یعنی حدود نیمه نخست سده ششم، چندان دور باشد. البته اینکه اثر در غزنه — خاور افغانستان کنونی — نگاشته شده، با کاربرد واژه‌های ماورالنهری در متن همخوانی ندارد. در این صورت باید گفت که یا نویسنده در کارش از منابع ماورالنهری بهره برده یا اینکه اهل آنجا بوده و صرفاً اثرش را در غزنه پدید آورده است.

نکته دیگر اینکه در متن سه واژه ترکی به کار رفته است و چون مؤلف، تصریحی به ترکی بودن آنها ندارد، می‌توان گمان برد که وی آنها را فارسی می‌پنداشته است. این نکته می‌تواند قرینه‌ای باشد برای زیستن نویسنده در مناطقی که با سرزمینهای ترکی‌زبان همسایه بوده‌اند؛ مانند شرق ماورالنهر و یا ترکستان غربی، ضمن اینکه باید توجه داشت برخی واژه‌های با ریشه ترکی — مانند خدنگ و خفتان — از ادوار بسیار دور به زبان فارسی وارد شده‌اند. در یک جا (گ ۹۷پ) آمده است: «تُرْجُمَان: تیلماچی» [عیناً با این ضبطها] که این «تیلماچ» همان است که امروز «دیلماچ» گفته می‌شود و تبدیل «د» و «ت» به یکدیگر در گویشهای زبان ترکی رایج است (قس: دمیر و تمر). در لغتنامه دهخدا نیز ذیل «تیلماچی» به نقل از برخی فرهنگها یاد شده است. نیز در جای دیگر (گ ۷۲پ) آمده است: «سُور: سارغوت». واژه «سارغوت» در خلاصه عباسی به صورت «سرقوت» ضبط شده و به معنی نیم‌خورده و ته‌جرعه آمده که برابر با ضبط متن ما است (خوئی، خلاصه، ص ۲۲۳). در لغات ترکی به فارسی نیز به صورت «سُورْقُوت» و به معنی جرعه یاد شده است (فضل‌الله خان، لغات ترکی، ص ۱۶۹). همچنین در جایی از متن (گ ۶۱پ) تعبیر

«خرخشه کردن» در برابر «مخاصمت» یاد شده است. واژه «خرخشه» با همین معنی در لغتنامه دهخدا نقل شده و در ذیل آن آمده است: «این لغت ترکی معادل قارغاش و آن نزاع و مجادله و آشوب است.» ترکی بودن این واژه جای بررسی بیشتر دارد.

آنچه یاد شد، قرینه‌هایی برای شناسایی اثر و محدوده تألیف آن است که از متن به دست می‌آید. در بخشهای سپسین، به ویژگیهای متنی اثر، به‌ویژه از دیدگاه زبان فارسی و واژه‌ها و تعبیرات آن، خواهیم پرداخت.

واژه‌های کمیاب

بخشی از واژه‌ها و تعبیرات این فرهنگ را باید از نمونه‌های کمیاب به شمار آورد. این مدخلها شامل واژه‌ها و تعبیراتی است که شواهد کاربرد آنها در متون فارسی بسیار اندک بوده و عمدتاً نیز در آثار نویسندگان ماورالنهر به کار رفته‌اند. شماری از این مدخلها اصولاً در متونی چون ترجمه‌های قرآنی و نیز فرهنگهای عربی به فارسی کاربرد داشته‌اند. دلیل این نکته شاید آن باشد که لغویان، و به‌ویژه مترجمان قرآن کریم، تلاش داشتند تا در برابر واژه‌ها و تعبیرات قرآنی، برابرهایی مستقل و کوتاه برگزینند و لذا برخی از برابرهایی که برگزیده‌اند شاذ بوده چنان‌که حتی در ادوار دور نیز کاربرد چندانی در متون نداشته و شاید حتی واژه‌های محلی بوده‌اند. در اینجا به یادکرد مدخلهای دیریاب متن می‌پردازیم و منابع آنها را در برخی متون و مآخذ — بی آنکه قصد بر استقصا بوده باشد — یاد خواهیم کرد. موارد یاد شده به ترتیب الفبایی واژه‌های فارسی است که همراه با برابر عربی آنها با ارجاع به شماره صفحه نسخه در میان دو کمانک درج شده است. ضبط واژه‌ها و تعبیرات، به‌ویژه در حرکت‌گذارها مطابق نسخه است.

— آمیزکاری و خوش‌باشی (عشرت، ۶۰)؛ آمیزکاری خوش کردن (معاشرت،

۶۲پ): در لغتنامه دهخدا ذیل مدخل «آمیزگاری» با همین معنا درج شده است.

– تندی و خودکاری (استقلال، ۸۸پ)؛ تندی و راست ایستادن (قوام، ۹۵پ): در ذیل فرهنگهای فارسی دو شاهد از سنایی آورده شده ولی معنای برداشت شده از شعرها با متن ما تفاوت دارد (رواقی ۱۳۸۱: ۱۱۳ و ۴۳۴).

– خدوک آمدن (کراهیت، ۶۱ر)؛ خدوک داشتن (نُفرت، ۶۴پ)؛ خدوک داشتنی (مکروه، ۱۰۳ر)؛ خدوکِ دل (کراهت، ۶۱ر): در لغتنامه دهخدا ذیل «خدوک» معانی‌ای نزدیک بدان هست، ولی عیناً به کراهیت داشتن و نفرت معنی نشده است.

– خس پوش کردن کاری بتزویر (تلبیس، ۷۶ر): در لغتنامه دهخدا ذیل «خس پوش»، «خس پوش داشتن» و «خس پوش کردن» یاد شده و در دومین مورد اشاره شده که «از ترکیبات فارسی‌زبانان هندی است».

– دروا شدن، در این عبارت: توانا شدن پس از ضعیفی و دروا شدن (انتعاش، ۷۷ر): بدین معنی در لغتنامه دهخدا ذیل «دروا» تصریح نشده، اما ذیل «انتعاش» دیده می‌شود.

– دُفْزک (تُخین، ۹۸ر): صرفاً در لغتنامه دهخدا ذیل «دُفْزک» و بی یادکرد شواهدِ متنی نقل شده است.

– شافیدن (عُثرت، ۵۹پ): در لغتنامه دهخدا بی یادکرد شاهد، به نقل از ناظم‌الاطبا و فرهنگ شعوری، به معنی لغزیدن و سهو کردن آمده و افزوده شده که «اما در جای دیگر دیده نشد». متن ما تأییدی بر همین معنا و البته بیشتر به معنای خطا و گناه است. در تکملة‌الاصناف (کرمینی، ص ۴۵۵) آمده است: «العُثور: شافنده» که همین معنی را تأیید می‌کند. در ذیل فرهنگهای فارسی مدخلهایی چون شافتن، شافته کردن، شافنده و شافیدن یاد شده است (رواقی ۱۳۸۱: ۲۳۵-۲۳۶) که برخی از شواهد می‌تواند مؤید معنای متن ما باشد اما معنای یاد شده در آنجا با متن ما سازگاری چندانی ندارد.

– فرغول (غافل، ۹۱پ)؛ فرغولی (غفلت، ۶۰ر): این واژه و صورتهای دیگر آن در چند جای ترجمه تفسیر طبری در برابر غفلت و صورتهای دیگرش به کار رفته است؛ از جمله در جایی (ص ۹۶۱) در ترجمه آیه ۳۹ سوره مریم آمده است: «... و ایشان اندر فرغول کاری باشند و ایشان نگروند» که بخش مرتبط در اصل آیه چنین است: «... و هم فی غفلة و هم لایؤمنون». در چند جای تفسیر سوراآبادی نیز همین گونه است. از جمله در جایی (نیشابوری، تفسیر، ج ۱، ص ۴۶۶) آمده است: «... خواهند و دوست دارند آن کسان که نگر و بیده اند که شما فرغول کاری کنید از سلاحهای شما و بار و بنهای شما» که در برابر این بخش از آیه «... لو تغفلون عن اسلحتکم و امتعکم...» (نیز، نک: رواقی ۱۳۸۱: ۲۶۳، با دو شاهد از دو متن دیگر).

– فیرید [ه] شده (بَطْر، ۷۱ر): در لغتنامه دهخدا ذیل «فیریده» بی یادکرد شاهد به معنایی نزدیک به متن ما یاد شده، ولی افزوده شده است: «ظاهراً مصحف فیرنده است.» در ذیل فرهنگهای فارسی ذیل «فیرندگی» و «فیرندگی نمودن» و «فیرنده» و... به معنایی برابر با متن ما یاد شده (رواقی ۱۳۸۱: ۲۷۲) و در آنجا به «فیریده»، «فیردگی نمودن» و... نیز ارجاع شده که در شواهد این مدخلها نیز برابر متن ما است (همان: ۲۶۹). این موارد نشان می دهد که ضبط «فیریده» درست است و با توجه به این شواهد شاید بتوان گفت که احتمال تصحیف در ضبط «فیرنده» بیشتر است. در میان متون مورد مراجعه ما، صورتهای صرفی این واژه بیشتر در تفسیر نسفی دیده می شود.

– کاغد چک حج کولان (عُمَرَه، ۱۰۲ر): ضبط «حج کول» روشن است و در برخی از منابع یاد شده چنان که در السامی فی الاسامی و نیز در المرقاة آمده است: «المُعَافِر: حج کول» (میدانی، السامی، ص ۴۷؛ نطنزی، المرقاة، ص ۱۶۲).

معافر به معنی کسی است که به نیابت از کسی به حج می رود. از سویی شواهد نشان می دهد که در ادوار گذشته گواهینامه هایی برای حج و عمره صادر می شد.

اینکه صدور این گواهینامه‌ها از چه دوره‌ای آغاز شده برای نویسنده این سطور روشن نیست اما آنگونه که در برخی منابع یاد شده، تعداد زیادی گواهینامه‌های حج از دوره سلجوقی تا دوران ایوبی در دست است که برخی از آنها بررسی هم شده است (مارزلف ۱۳۹۲: ۲۳). احتمالاً بیشتر این گواهینامه‌ها برای عمره صادر می‌شده و احتمالاً مقصود از عبارت مندرج در متن ما گواهینامه‌ای (چکی) بوده برای معاف، با این حال تعبیری که در متن دیده می‌شود به عنوان معنی «عُمَرَه» در جای دیگر دیده نشد. البته در متن *پند پیران* (ص ۱۵۵-۱۵۸) حکایتی آمده که اشاره به «برات» در آنجا یادآور و هم معنی «چک» در عبارت مندرج در فرهنگ ماست و ساختار حکایت نیز شباهتی با این تعبیر دارد؛ اما چون در این حکایت، اشاره به برات برای دست انداختن یک شخص به کار رفته است، گمان می‌رود که نتواند دشواری متن ما را هموار سازد و لذا صرفاً به عنوان یک احتمال مطرح می‌شود:

... مرا در خانه مزدوری بود زید نام، به ظاهر ابله و بیاطن پارسا ... تا به مکه رسیدیم و حج بکردیم. چون از مکه بیرون آمدیم و قصد مدینه کردیم، منزل نخستین که فرود آمدیم... زید از در خیمه آمد و سلام کرد و بنشست. من به مزاح او را گفتم — او پنداشت که من به جدّ می‌گویم — گفتم: زید! حج کردی؟ گفت: کردم. گفتم طواف کردی؟ گفت کردم. گفتم برات استدی؟ گفت برات چه باشد؟ گفتم هرکه حج می‌کند او را براتی می‌دهند که حج کرد و کسی را با وی کار نباشد ...

— کپییدن (به کسر کاف: عدول، ۹۱پ): در *لغتنامه* دهخدا ذیل همین مدخل یاد شده است. گویا شکل دیگری از آن «کیفتن» است که در ذیل فرهنگهای فارسی ضبط شده است (رواقی ۱۳۸۱: ۲۹۸).

— لاغ (مزاح، ۶۶پ)؛ لاغ و مزاح (مطایبه، ۱۰۲پ)؛ گاه‌گاه به لاغ و مزاح دل خوش کردن (احماض، ۷۸ر): در *لغتنامه* دهخدا ذیل همین مدخل یاد شده است.

— ماننداک شدن (تقیل، ۸۹پ)؛ ماننداک کردن (تشبیه، ۱۰۰پ): در ذیل فرهنگهای

فارسی ذیل «ماننداک» و «ماننداکي» یاد شده است (رواقی ۱۳۸۱: ۳۲۶).

– مچرک گرفته (سخره، ۱۰۱ر): در لغتنامه دهخدا ذیل «مچرگ» و «مچرگ» یاد شده است.

– مستکاره (مُسکِر، ۷۴ر): در ذیل فرهنگهای فارسی ذیل همین مدخل یاد شده است (رواقی ۱۳۸۱: ۳۲۹). این واژه در این ساخت، در زبان سغدی کاربرد داشته است^۳ و شواهد آن نیز عمدتاً در متون ماوراءالنهر دیده می‌شود. برای نمونه در فرهنگ پزشکی التنبیر نگاشته حسن بن نوح القمري البخاری که یکی از کهن‌ترین آثار زبان فارسی و گویا کهن‌ترین فرهنگ پزشکی فارسی است، در جایی (بخاری، التنبیر، ص ۶۱) عبارتی بدین‌گونه آمده است: «نام شراب بر مستکاره^۴ افتد از آب انگور.»

– مغ و پوشیده (غامض، ۷۸پ)؛ تک مغاکی یعنی مغاندیشی (غور، ۷۳ر): از شواهد برمی‌آید که به معنای ژرفی و گودی است. در ذیل فرهنگهای فارسی صورتهایی چون «مغاله» و «مغرو» یاد شده که از همین ریشه هستند. واژه مغاک نیز باید از همین ریشه باشد. در جای دیگر متن ما آمده است: مغاکی (کتم، ۹۵پ).
– یارمندی کردن (مساعت، ۶۲ر)؛ یارمندی کردن یکدیگر [ر] (تعاون، ۹۷پ): در لغتنامه دهخدا ذیل «یارمند» و «یارمندی» یاد شده است. تعبیر «یارمند» در آغاز صد در بندهش (ص ۶۹) در یادکرد خداوند چنین آمده است: «بنام ایزد بخشاینده مهربان یارمند.» مشابه همین کاربرد در همین متن (گ ۸۹ر) آمده است: «تذلل: خوارمندی.»

– ینک (= ینگ، برابر طرز، ۷۵پ): در لغتنامه دهخدا ذیل «ینگ» یاد شده است.

۳. با سپاس از آقای عسکر بهرامی که این نکته را یادآور شدند.

۴. این واژه در متن چایی به صورت «مستکان» ضبط شده که بر پایه نسخه اساس آن چاپ (نسخه ۸۰۷ کتابخانه ملی ملک، ص ۱۷/التنبیر) تصحیح شد.

واژه‌هایی که در دیگر منابع یاد نشده

واژه‌ها و تعبیرات این بخش را در منابع مورد رجوع خود نیافتیم. خوشبختانه مؤلف برخی از این موارد را در شکل‌های صرفی گوناگون در چند جا یاد کرده و لذا ضبط این‌گونه موارد تا حدودی روشن است. گویا برخی از این موارد مانند برت و باش از اتباع باشند.

— برت و باش (زجر، ۷۲ر)؛ برت و باش کوینده (زاجر، ۷۲ر).

— راوِ تُتک (مایع، ۸۲ر).

— زخاک و نآله (برابر زحیر، ۷۲پ).

— سُرُسُر کننده (باعث، ۶۵ر)؛ سُرُسُر کننده بر کار (محرَض، ۷۸پ)؛ سُرُسُر کردن (بعث، ۶۵ر).

— سُرُنیک سبک دست (مشعبذ، ۷۰ر)، سُرُنیک بازی و سُبک دستی (شعوذه، ۱۰۱پ).

— کلاکوتنه شدن (دَهْشَت، ۵۷پ)؛ کلاکوتنه شده (مدهوش، ۷۷ر).

— لوری (ضخامت، ۵۹پ)؛ لور بزرگ گردانیدن (تفخیم، ۹۴ر)؛ همین اندازه می‌توان گفت که نباید با «لور» که گونه‌ای از لینیات است ارتباط داشته باشد و شاید بیشتر با معنای گروه لوریان همخوانی دارد.

ضبط‌های نامتعارف

برخی ضبط‌های نامتعارف در متن دیده می‌شود که باید از دیدگاه ریشه‌شناسی بررسی کنیم که آیا وجهی دارند یا اینکه باید آنها را از لغزشهای کاتب به شمار آورد. از جمله این ضبطها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

— پوسه (قُبله، ۱۰۲ر).

— کُنچ (ذُخْر، ۷۲ر)، کُنچ ساختن (ادّخار، ۷۰پ)، کُنچ ساخته (مُدَّخَر، ۷۴ر).

— لَعزیدن (زلل، ۹۱ر).

— میانچی (سفیر، ۷۲پ).

ابدال حروف

از نمونه‌های ابدال حروف به این موارد می‌توان اشاره کرد:

- استاخی (انبساط، ۷۹ر)؛ استاخی (مباستت، ۶۱ر)؛ در جای دیگر: بی‌انصافِ بزرگ
ظاهر استاخوار (مکابره، ۱۰۳ر)؛ در دستور دبیری (میهنی، ص ۹) آمده است:
... شرط آن است کی حرفی را کی محل تهمت است بدل کنند؛ چنانک در کستاخی و
کسیل کردن بنویسد: بستاخی کند و به الف نیز روا دارند، گویند: استاخی کند.

- چاروایان کلو بریده (ذبیاح، ۶۶ر).

- چفسیدن: در عبارت «بهم چفسیدن» (التیام، ۹۳پ).

- کجابه (مهد، ۶۹پ).

- ناسازواری (خلاف، ۸۴ر).

- نَورُج: در تعبیر «بلاَهاءِ نَورُج» (حوادث، ۶۵ر)؛ کار نَورُج با دل مشغولی (حادثه،
۱۰۰پ).

- همباز: در عبارت «خدای را همباز گفتن» (شرک، ۸۸ر).

ویژگیهای رسم الخطی

نسخه مورد گفت‌وگو از دیدگاه رسم الخطی نیز دارای ویژگیهای قابل توجهی است. از جمله حروف صاد، ط، راء و عین عمدتاً در واژه‌های عربی با یک نقطه در زیر نشان داده شده و کاتب آنها را از حروف مشابه متمایز کرده است. برخی از موارد رسم الخطی به صورت بینابینی با ویژگیهای زبانی نیز مرتبط هستند؛ چنانکه در بسیاری از موارد، هنگام اضافه‌ی واژه‌ها به یکدیگر، کسره اضافه در پایان نخستین واژه ضبط شده است. نشانه اضافه در بسیاری از زبانها یک واژه است؛ ولی در زبان فارسی چون جز نشانه کسره نماد دیگری برای نمودن آن نداریم، نیازی به ضبط آن احساس نمی‌شود؛ در حالی که این یک ویژگی دستوری است که خواندن را بسیار

آسان می‌کند. دستنویس مورد گفت‌وگوی ما از محدود دستنویسهای فارسی است که این ویژگی نسبتاً فراوان در آن به کار رفته است.

جز اینها، حروف ویژه فارسی (پ، چ، ژ، ژ، ف) گهگاه با سه نقطه ضبط شده که در برخی موارد برای تعیین ضبط دقیق یک واژه سودمند هستند. در این میان فقط حرف گاف است که متمایز نشده و به صورت کاف کتابت شده است. در زیر، ضبط نویسه‌های ویژه زبان فارسی را که در برخی از واژه‌ها به صورت سه نقطه ضبط شده است خواهیم دید. نیز فهرستی از برخی واژه‌ها را یاد خواهیم کرد که امروزه به ذال نوشته و تلفظ می‌شوند، ولی در گذشته در برخی مناطق به دال تلفظ می‌شدند.

حرف پ: پاداش‌کاری (مجازات، ۶۱پ)؛ پدروذ (وَدَاع، ۸۳ر)؛ پُرحیله (طَرَّار، ۷۲پ)؛ پناه‌جای اُستوار (حصن، ۹۸ر)؛ درپزاینده (مُخَمَّر، ۷۴ر)؛ درسُپرده (مسلم، ۹۶ر)؛ سُپرده را^۵ گرفتن (تسلم، ۹۴ر)؛ سخن‌پارهء دل‌بیدر (نکته، ۱۰۳ر).

حرف چ: چاروایان (ذبایح، ۶۶ر)؛ چربانیدن (ترجیح، ۶۶ر)؛ چربیدن (رَجَاحَت، ۵۸ر)؛ چربیدن (رجحان، ۹۸ر)؛ چرب‌نرمی کردن (رَفِیق، ۸۶پ)؛ چُستی (لَبَاقَت؛ ۶۱ر)؛ چفسیدن (التیام، ۹۳پ)؛ چُنان‌که (موزون، ۱۰۰ر)؛ مِجَرک گرفته (سخره، ۱۰۱ر)؛ ناچار (ضرورت، ۵۹پ).

حرف ژ: بژمردکی (ذبول، ۹۱ر)؛ ویژه (صافی، ۱۰۴ر)؛ ویژه‌کی (صفوت، ۵۹ر).
فای عجمی: افزون گردانیدن (تفضیل، ۸۹پ)؛ افزون هنر (فاضل، ۹۱پ)؛ افزونی بسندیده (فضیلت، ۶۰پ)؛ دخل فزایش (رِیع، ۸۱پ)؛ دقزک (تَخین، ۹۸ر)؛ فامخواه (غریم، ۹۵ر)؛ فروزان (ثاقب، ۵۶پ).

حرف دال (به ترتیب صفحات نسخه)

بیش‌گذرنده (سابق، ۸۶پ)؛ ضایع فروگذداشتن (اهمال، ۸۸پ)؛ درگذشتن (زوال،

۹۱)؛ بی توفیق گذاشته (مخدول، ۹۲)؛ عقل‌پذیر (معقول، ۹۲)؛ بکار ناپسته گذاشته (مهمل، ۹۲)؛ پیش‌گذشتن (تقدم، ۹۴)؛ پیش‌گذرانیدن (تقدیم، ۹۴)؛ پیش‌گذرانیده (مقدم، ۹۶)؛ بی توفیق گذاشتن (خذلان، ۹۸)؛ تاهی کاغد از کتابی (جزو، ۱۰۰)؛ درگذرانیدن (عفو، ۱۰۰)؛ از حد گذشتن در کاری (غلو، ۱۰۰)؛ حکایت گذاشته (قصه، ۱۰۲)؛ سخن‌پاره‌ء دل‌پذیر (نکته، ۱۰۳)؛

آنچه یاد شد، برخی از ضبط‌های ویژه مندرج در نسخه مورد گفت‌وگو است. نمونه‌های دیگری از این‌گونه ضبظها — البته کم‌اهمیت‌تر — در نسخه هست که یادکرد آنها حجم این نوشته را به مراتب افزایش می‌داد و لذا از آنها درگذشتیم. گمان می‌رود که همین موارد بتواند ارزش‌های این متن را نمایان سازد.

منابع

- بخاری، ابومنصور حسن بن نوح القمري، التتوير، به کوشش سيد محمدکاظم امام، تهران، بنياد نيکوکاري نورياني، ۱۳۵۲ش.
- بيهقي، ابوالفضل، چند سخن که دبيران در قلم آرند، به کوشش صادق کيا، تهران، اندیشه نيك، ۱۳۵۵ش.
- بيهقي، ابوالحسن علي بن زيد، تاريخ بيهقي، تصحيح احمد بهمنيار، تهران، فروغی، ۱۳۶۱ش.
- جوزجاني، ابو عمر عثمان بن سراج الدين، طبقات ناصري (۲ ج)، تصحيح عبدالحی حبيبي، کابل، پوهنی مطبعه، ۱۳۴۲-۱۳۴۳ش.
- پند پيران، اثر ناشناس، تصحيح جلال متيني، تهران، بنياد فرهنگ ايران، ۱۳۵۷ش.
- حسيني اشکوري، سيدجعفر، ۱۳۸۹، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامي (ج ۲۰)، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامي.
- خوئی، حکيم محمد، خلاصه عباسی (چاپ با عنوان نادرست: فرهنگ ترکی به فارسی سنگلاخ)، به کوشش حسين محمدزاده صديق، تبريز، ياران، ۱۳۸۸ش.
- رواقی، علی، ۱۳۸۱، ذیل فرهنگهای فارسی، با همکاري مریم میرشمسی، تهران، هرمس.
- سنایی، مجدودبن آدم، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی،

تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ش.

— صد در نثر و صد در بندهش، به کوشش دابار، بمبئی، ۱۹۰۹م.

— فضل الله خان، لغات ترکی به فارسی، کلکته، طبع خانه شیخ هدایت الله، ۱۲۴۰ق/۱۸۲۵م.

— کرمینی، علی بن محمد بن سعید الادیب، تکملة الاصناف، به کوشش علی رواقی و سیده زلیخا عظیمی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵ش.

— مارزلف، اولریش، ۱۳۹۲، «از مکه تا مشهد؛ طومار تصویری از سفر زیارتی شیعی در دوران قاجار»، ترجمه رکسانا زنهاری، نامه بهارستان، دوره ۲، ش ۲، ص ۲۲-۵۵.

— منزوی، علینقی، ۱۳۳۷، فرهنگنامه های عربی به فارسی، تهران، دانشگاه تهران.

— میدانی، ابوالفتح احمد بن محمد، السامی فی الاسامی (چاپ عکسی نسخه ابراهیم پاشا)، با مقدمه سیدجعفر شهیدی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ش.

— میهنی، محمد بن عبدالخالق، دستور دبیری، تصحیح سیدعلی رضوی بهابادی، یزد، بهاباد، ۱۳۷۵ش.

— نطنزی، حسین بن ابراهیم، المرقاة، تصحیح سیدجعفر سجادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ش.

— نیشابوری، ابوبکر عتیق، تفسیر سوراآبادی (تفسیر النفاسیر)، به کوشش علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، نشر نو، ۱۳۸۱ش.